

و اختراع اعراض منینمودی صد سالانگن عن الاولیاء
 یا اینها الهائم فی هبماء ابهل و لعسی مصحت در
 آنست که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی شاید
 از قواعد ظاهر مطلع شوی چه که اگر حقیقت و مجاز
 و مقامات تحویل نهاد و استعاره و کنایه مطلع میشد
 اعراض منینمودی که قناع در وجه استعمال نشده
 بیصر شکرین در کلمات مجتبی رب العالمین نظر کن
 و اما القناع و اقعده و جامه اند که نساء رؤس خ در
 بان میپوشانند مخصوص است از برای رؤس نساء
 و لکن در رجال و وجه مجازا استعمال شده و همچنین
 شام آنست که نساء بان دمان خود را میپوشانند
 چنانچه اهل فارس و ترک بمیشاق تعبیر مینمایند و
 در رجال و وجه مجازا استعمال شده چنانچه در کتب
 ادبیه مذکور است فانظرنی کتب القوم لتجد ما غفلت
 عنه و آن نامه را یکی از اجزای الهی بشمانوشته و مقصود

او انك شمارا از ظلمت فسانتیه نجات دهد و بشر حدی
 كشاند و تو اظهار فضل نمودی و لكن اخلاص همك
 و عند اهل علم شان و معتدات معلوم شد اسمع
 قولی لا تعرض علی من یدكرک و لا تضجر من يعطك و لا
 تعقب العطاء بالادى و عليك ما يخضوع عند حاشیه
 رب الاخرة و الاولى دع اهل علم لانها منعتك
 عن سلطان اهل علم اثر من یدكرک عليك قدمه
 علی نفسك لو تمشى بلا حذاء و تنام بلا و طارد و تنوح
 فی العراء و یخبرك من ان تحزن من ان و یدی
 یا ایها المتفاض لا تجعل علی بالاعراض و لا تكن كالارتم
 اللضاض علی فی اللهم سقنی الشدم امسك اللسان
 و اعلم عن رد مالک القدم لا تجعل نفسك مستحقاً
 للثمن سوف ترجع الی مالک الامم و تسئل عما کتبت
 فی ایحوة الباطلة فی يوم تغلب فيه اقلوب و الابصار
 من سطوة الله المقدر القهار الی تم تسلك سبیل النشأه

و تعترض علی ما کنک الاسماء انیت مرجعک و ماونک
 او غفلت عن عدل مولیک ان امت اللحد فاتح
 ما یا امرک به نفسک و هوونک و الا اسرع الی الذی
 الی الله دعانک و تدارک ما فات عنک فی اولک
 قبل اخرک خف عن الله الذی خلقک و سونک
 تب الیه ثم اذکره فی صباحتک و مساکن و ان
 الیه مرجعک و مشونک و از آن گذشته که بر کلمات
 اجاء الله اعراض کرده و میکنی در غفلت بخت می
 رسید که بر کلمات نقطه اولی روح ما سوره فذاه الذی
 بشر الناس بهذا الظهور رسم اعراض نموده و
 در کتب در رد الله و اجائه نوشته و بذک حطبت
 اعمالک و ما کنک من نشاعین تو و امثال تو
 گفته اند که کلمات باب عظم و ذکر اتم غلط است و
 مخالف است بقواعد قوم مسنوز انقدر در آن ننمود
 که کلمات منزله الهیه میزان کلمت و دون او میزان او

نمیشود بر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است
 قاعده از درجه اعتبار ساقط و از ده سنه در بعد
 توقف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علما و
 عباد جمع شوند تا حق از باطل واضح و مبهر من شود احد
 اقدام ننمود باری آیات نقطه اولی روح ماسوفیه
 مخالف بنوده تو از قواعد قوم نجسبری از ان گذشته
 در آیات این ظهور عظم چه میگوئی منتح لبر لبر فبان
 القواعد تو خد من کلمات الله بقدر همین لغتیم
 اگر اضران وارده و امراض جدیدیه مانع بنود الواجی
 در علوم الهیه مرقوم میشد و شهادت میدادی که قواعد
 الهیه محیط است بر قواعد بریه نسل اللہ ان یفک
 علی جبه و رضاه و آیه مجیب لمن دعاه فکر کن در ایامیکه
 فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طغیان
 چه مقدار اعتراض نموده اند گویا از نظر شما محوشد
 لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را

بشناسی که درصین اشراق شمس محمدی از افق
 عرض مدانی چه مقدار اعراض نمودی غایت است
 که در آن ایام با بسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن
 نفوس نبودی هرگز در این ظهور برحق اعراض نمی نمودی
 از جمله اعراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرمایند
 لا تفرق بین احد من رسوله اعراض نموده اند که چه در
 ما بین نه و باینجه بر کلمه محکم الهیه اعراض و استهزا نمود
 و همچنین بر آیه مبارکه خلق لکم ما فی الارض جمیعاً
 ثم استوی الی السماء فتوین کسب مع سماء اعراض
 نموده اند که این مخالف آیات دیگر است چه در اکثر
 آیات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده و همچنین
 بر آیه مبارکه خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملک اسجدوا
 لا دم اعراض نموده اند که سجود ملک قبل از تصویر خلق بود
 و اعراضاتیکه در این آیه مبارکه الهیه نموده اند بسته
 استماع نموده اید و همچنین بر آیه مبارکه غافر الذنب

قابل التوب شدید العقاب با اعتراض نموده اند که شدید
العقاب صفت مضاف بفاعل است لغت معرّفه واقع
شده و مفید تعریف است و همچنین در حکایت زلیخا
که میفرماید و استغفری لذنبک انک کنتم من الجنین
اعتراض نموده اند که باید خاطرات باشد چنانچه از
قواعد قوم است در جمع مؤنث و همچنین بر آیه مبارکه
و کلمه من اسم المبیح اعتراض نموده اند که کلمه تائید دارد
و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنث باشد و همچنین در احدی لکم
و امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علی ای
انصر و بعد بر خانم آن بسیار و سلطان صفیاء اعتراض
نموده اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته اند اینکلمات
اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد آن معدوم
عقل داده اند قالوا انما ای التور و الایات مغتربا
و بهمین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده
از صراط حق مستقیم منحرف شده و باصل حجیم توجه نموده اند

و اسامی آن علماء از یهود و نصاری در کتب مذکور و اینها
 گذشته چه مقدار از آیات را که نسبت بامر و تقیید او
 و گفته اند که آنحضرت سرفراز بود مثل سوره مبارکه
 او از زلزله و اقربت الساعة و ذتها قصاصند بر آنکه معروض
 بمعلقات است و همچنین بجهت آتیه کانت فی الطبقة
 الثانية بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند
 تا آنکه عنایت الهی احاطه نمود جمعی باین اعتراضات
 ممنوع نشده با نوار هدایت کبری متمدی گشتند و حکم
 سیف بیان آمد طوعا و کرها ناس در دین الهی وارد
 شدند آیه استیفاء تحویله اجماع و بعد از غلبه امر الله بصبر
 انصاف باز شد و نظر اعتراضات مقطوع و محبوب و
 همان معرضین که آیات الله مقتضایات نیامدند در بعضی
 از آیات منزله مقتضایات فصاحت و بلاغیته ذکر
 نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود
 دوستند هشتم پیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم حال

قدری انصاف و بسینک بین الله حکم کنشکی
 بنوده که کتر آن من عند الله نازل شده و مشکلی هم نیست
 که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه تو قسم نموده اند
 چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات
 از غل و بغضا بوده چنانچه بعضی علماء جواب بعضی از عمده
 بقواعد داده اند و لکن علی عندنا فاسئل لتعرف
 النقطة التي تخص فضل علم ما كان وما يكون شاید
 متنبه شوی و بر اجزای الی اعتراضاتمانی جمع
 علوم و قبضه اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه
 از حضرت نازل بر طسرت اصلیه الهیه نازل شده
 و میشود و این اعتراضات نظر بآبست که این امر
 بحسب ظاهر قوت گرفت و اجاب الله قلیبند و اعداء الله
 کثیر لذا هر نفسی با اعتراضی متشبث که شاید با بیخه
 مقبول ناسس شود ای بیچاره تو بزود در فکر عزت
 و ریاست مابش کجا میستوانی در عرصه بین قدم

گذاری یعنی نفوسیک از کل ماسوا منقطع شده اند و چنانچه
 از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته اند
 چنانچه دیده و شنیده اولنگ عباد قالوا الله ربنا
 ثم انقطعوا عن اهلین عنقریب نفوسی در علم ظاهر
 شوند و بکمال نصرت قیام نمایند و در جواب بر عترت صبی
 ادله محکم مقتضیه مرقوم دارند چه که متلویشان ملهم
 میشود بالهامات غیبیه الهیه بشنودای داعی الی التوبه
 ولا تکن من المحتجین شاید از نجات ایام الهی در این ظهور
 عترت حلالی محروم نمائی و السلام علی من اتبع الهدی
 اگر کسی صاحب شانه نباشد بر کل بستان چه تقصیر
 راجع بی زانقتدر غسل از حنظل شناسد صورت
 مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد
 حال از شما خواہش مینمایم که با بضاف آنرا
 معنی نمائی و اگر خود را عاجز مایستی از بحر اعظم الهی
 سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعه الهیه در

نقل سدره ربانیة در آئی و تفصیل آن است که در ایام فوت
 در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت
 مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استند عاوده
 که این کلمات معنی تفسیر نمایند و این عقید نظر بانکه مسلمین را
 طالب کوشش علم الهی نیافت متعرض جواب نشده چه که لؤلؤ
 علم الهی از مشابده اعیان غیر حدیده مستور به اگر چینی آنگاه
 ذکر شد و لکن بتلویح و اشاره و صورت آن مکتوب نیست
 در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و به صورت
 مکتوبه شیخ الاجل الافضل ظهیر الاسلام و کعبه الانام
 شیخ احمد الاحسانی الذی کان سراج العلم بین العالین
 قی جواب من قال ان لغت معنی الاصلاب اثنا عشر کتا اوله

و کتبنا ما هو المقصود

بسم الله الرحمن الرحيم

اقول روی انه بعد انقضاء المصن بالبر یقوم المهدی
 علیه السلام و الالف قد اتی علی خمس الضاد و الضاد

عندكم اوسع من العوذ من فكيف يكون احدوا ايضا الواو
 طة اخر فستة والالف وستة وقد منضت ستة الايام
 والالف هو الثمام ولا كلام فكيف ستة والايام الا
 والاما حصل العود لانه سر تكيس لفر الرئيس فان
 حصل من بعين الاقرار بستة الباقية تم الامر بالحقبة
 وظهر الاسم الاعظم بالالفين القافين بالهرف
 الذي هو حرفان من الله اسمها احد عشر وبها
 ستة عشر فلف واو الذي هو آء فابن لفصل ولكن
 الواحد بابن ستة وستة مقدر ما بقضاء آء من آء
 فظهر ستة وستة وستين في سدسها الذي هو ربحها وتمام
 السدس الذي هو الرزق بالالف لئذ يحسن فيه وستره
 مثل الالف من النقطة الواسعة بستة وستة ونزل
 الثاني في ليلة الباركة بالاحد عشر وهي هو الذي هو
 الستة والاسم الستة الاول الظاهر في ستر يوم الخميس
 فيستمر الستر يوم الجمعة ويحري الماء لعين يوم ناتي السماء

بدخان مسبین هذا والكل في الواو انكوستر من الهاء
 المهموسه فاين الوصل عند مثبت لفصل ليس في الواو
 ولا بسينه غير والا لكان عيسر واحد وتلك لا مثل
 نضرها للناس ولكن لا يعقلها الا العالمون حتى
 تشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات الدريات كعظمة
 فيها ماء احيوان وتر فيها غلام المعالي والبيان
 وما ورد عليها سيطرة لطلب ليد لو ادلواهم ويخرجوا
 بها غلام اعلم ويقولوا تبارك الله الذي في قبضته
 ملكوت اعلم وانه على كل شيء محيط وكذلك تشهد بان
 كل حرف منها لزجاجة مفيد اضواء وسراج اعلم
 والحكمة ولكن ما استضاء منه احد الا من شاء الله
 انه على كل شيء قدير باري مقصود انك اين كلمات
 بيان واضح مسير تفسير شود وهنلام على من ا
 الحق وانك انك استمع امر مولك عسى الله ان نظر
 سنك من توجه الى موله وينقطع عما سواه هو اعلم الحكيم

بِسْمِ الَّذِي بِذِكْرِ يَجِي قُلُوبُ الْمَلَائِكَةِ
 سبحانك نعمت يا الهی تشهد وترى كيف ابتليت به عبادك
 بعد اذا ما اردت الا ان تخضوع لذي باب رحمتك الذي فتحته
 على من في ارضك وسمائك وما امرتهم الا بما امرني
 وما دعوتهم الا بما بعثتني به وعزتک ما اردت بان اعلى
 اعلى احد بشان من نشون وما اردت ان اقم عليهم بما
 اعطيتني بحدك وافضالك لاتي لا اجد يا الهی لنفسی
 ظهورا تلقاء ظهورك ولا امر الا بعد اذنك ارادتك
 بل في كل حين نطق قوادي يا ليت كنت ترايا تقع عليه
 وجوه المخلصين من اجابتك ولهمت بين من صفيائك
 لو يتوجه ذواذن الى اركانك لسمع من ظاهري و
 باطني قبلي ولساني وعسروني وجوارحي يا ليت
 يظهر مني ما تفسر به قلوب الذين ذاقوا صلوة ذكر
 ربتي لعلى الاعلى ويصعد بندائي احد الى جبروت
 امرک وملكوت عرفانک ما من بيديك ملكوت البقاء

وما سوت الا نشاء وان قلت الى التي يا ملا الانشاء
 ما اردت بذلك الا امرك الذي به اظهرني وبشيتني
 ليتوجهن كل الى مقروء حديثك ومفردك فربك
 وانت تعلم بما محبوب البهاء ومقصود البهاء انه ما اراد
 الا جنك ورضاك ويريد ان يطهر قلوب عبادك من
 اشارات النفس والهوى ويلبغهم الى مدينة البقا الشجرة
 في امرك ويحبسوا على شريعة رضائك وعربك يا رب
 لو تعذبتني في كل حين بسبلاء جديد لاحت عندى من ان
 يحذرين اجنائك ما يكثر فيسلبهم ويفرق اجسامهم
 لانك ما بعشتني الا لاشجارهم على امرك الذي
 لا يقوم معه خلق سمائك وارضك واعراضهم عما
 سواك واقبالهم الى افرع كبريايك وتوجههم الى
 شطر رضائك اذا انزل باليهي من حجاب عنائك
 الخفية ما يطهرهم عن الاحزان وعن الحدودات
 البشرية ليجدن بهم الملائكة الاعلى روح القدس

والانعطاف ثم ايقسم يا الهى على التوحيد الذى انت
 اردته وهوان لا ينظر احد احد الا وقت ينظر فيه
 التجلى الذى تجلت له به هذا الظهور الذى اخذت عنده
 فى ذر اسيان عمن فى الاكوان ومن كان ناظر الى هذا
 المقام الاعز الاعلى وهذا الشأن الاكبر الابنى
 لم يستكبر على احد طوبى للذين فازوا بهذا المقام هم
 يعاشرون محهم بالروح والريحان : هذا من التوحيد
 الذى لم تزل حسبته وقدرته للخاصين من عبادك
 واقربين من برتيك اذا استنكت يا مالک الملوك
 باسمك الذى منه شرعت شريعة الحب والوداد
 بين العباد ان تحدث بين اجنابى ما يجعلهم متخدين فى
 كل اشئون لتظهر منكم ايات توحيدك بين برتيك
 وظهورات التفريد فى مملكتك وانك انت المقدر على
 ما شاء لا الا انت لهيمن القنوم قلم اعلى ميفر ما يد
 اى دوستان حق مقصود اجسمل اين رزايامى تواتر

و باینکه ایستتابه آنکه نفوس موقته باینکه با کمال اتحاد
 با یکدیگر سلوک نمایند بشانیکه اختلاف اینستیت و غیرت
 از ما بین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه
 نازل شده انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او
 وارد نه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شان او و پاکلی
 فطرت او مثلاً اگر نفسی نه خاضع شود از برای دوستی
 الهی این خصنوع می آید که حق را جسته چه که ناظر با پلای
 اوست باینکه در این صورت اگر نفس مقابل مثل او حرکت
 نماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعمل خود
 و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او را
 و همچنین اگر نفسی استکبار نماید آن استکبار بر حق را
 نمود باینکه من ذلک یا اولی الابصار قسم باسم اعظم چیست
 این ایام نفسی بشئونات عرضیه ناظر باشد بایستید بر امر
 الهی و باینکه یک کمال محبت سلوک گنبد خالصاً لوجه
 المحبوب حیات نفسانیه را بتاراحدیه محرق نماید و با وجود

ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت نکنید کل سجایای
 حق را بچشم خود دیده اید که ابداً محسوب نبوده
 که شبی بگذرد و یکی از اجزای الهی از این غلام آزرده
 باشد قلب عالم از کلام الهی مشتعل است حیفاست
 باین نار مشتعل نشود انشاء الله امید داریم که لیله
 مبارکه را لیله الاتحاد و پیترار دهید و کل با یکدیگر
 متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه مودعه مزین گردید
 و همگان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشیریه
 بقا هدایت نماید و در میان عباد بختی رفتار کنید
 که آثار حق از شما ظاهر شود که شما بید اول وجود
 و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین
 و اول الذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت
 اعلی مشهور تر است از ذکر شما در نزد شما کمان
 مکنید این سخن و هم است بایلت انتم ترون باری
 زبکم الرحمن بن عبوشانکم و عطره قدرکم و ستمو مقامکم

سئل الله ان لا تمنعكم نفوسكم واهواءكم عما قدر
 لكم اميد واريتم که در کمال الفت و محبت و دوستی
 با یکدیگر رفتار نمایند بشانیکه از اتحاد شما علم
 توجید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت
 بگیرد از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضایه اخلق و الامور
 بفعل ما بشاء و بحکم ما یرید و الله الوه القدر العزیز القدير

قول الله تعالی

بجرحی که در قلم اعلی است و در بصیرت بیگانه از حق و
 ای حال بقره قدس وارد شدی و منتظر اگر فائز گشتی
 امواج بحر معانی الهیه را بحشم ظاهر مشاهده
 نمودی و کلمات تامات که هر یک مخزن ثانی حکمت و
 و بیان بود بکوشش خود اصفا کردی و فیوضات
 منبسطه رحمانیه و رحمت و اسعه الهیه را نسبت بکل برزیه
 بقدریکه عرفان آن ممکن است علی ما ینسب فی لک الراجح
 نمودی ای حال الیوم باید محبت و رحمت و خضوع و خشوع

و تقدیس و تنزیهی ظاهر شود که احدی از عباد و اعمال
 و افعال و اخلاق و کفایت شمار و انحاء اعمال و کفایت
 اعم قبل است تمام نماید که بجز استماع کلمه
 یکدیگر را سب و لعن مینمودند اما خلقنا التقوی
 اطوارا بعضی در اعلی مراتب عرفان سازند و بعضی
 دون آن شدت نفسی غیبی مع لایدرک را در هر یک
 ظهور مشاهده مینماید من غیر فضل و وصل و بعضی هر یک
 ظهور را ظهور الله دانسته و او امر و نوایمی او نفس
 او امر حق میدانند این دو مقام هر دو لدی العرش
 مقبولست و لکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان
 این دو مرتبه نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و
 خواهند بود چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب
 جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امر الله بوده و
 از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام تصبیح
 امر الله شده و خواهد شد لذا بیرونبار را چند اگر چه

بزعم خود با علی اقی عرفان طارند ای جمال غیبی
 لایدرکن یوح و یکی چه که استشام منینماید آنچه را که ایوم
 محبوبت اللحق باید استساق او ظاهر شوند آنه هو
 شمار العیوب و علام الغیوب و غفار الذنوب
 امروز روزیت که بجز رحمت ظاهراست و آفتاب غایت
 مشرق و سحاب جو در نفع باید نفوس پر مرده را بنام
 محبت مودت و میاه مرحمت تازه و خسترم نمودن جای
 الهی در هر جمع و محفل که جمع شوند باید همیشه حضور
 و خشوع از هر یک در شمع و تقدیس الهی ظاهر شود
 که ذرات تراب آن محل شهادت دهند مخلوص آن جمع
 و جذب بیانات روحانیه آن نفس زکیه ذرات آن
 تراب را اخذ نمایند انکه تراب بلسان حال ذکر نماید
 انا افضل منکم چه که در حمل شقات فلاصین صابرم
 و بکل ذی روح اعطای فیض فیاض که در من و دینه
 گذارده نموده و منمایم مع همه این مقامات عالیه

Gloria

۴۹

و ظهورات لائحه که جمیع مایحتاج وجود ازین برآید
 با حدی فخر نموده و منینماییم و بکمال خضوع در زیر
 قدم کل ساکنم ملاحظه در علماء و عرفای قبل نمائید
 مع آنکه در هوای توحید طائرند و بذکر مراتب تجرید
 و تحمید ناطق کلمه از آن نفوس الهی الکلمه مقبول نیفتاد
 و نفسیک از تکلم لفظ کلمه توحید عاجز بود چون مقبر
 ظهور موقن شد اعمال نکرده اش مقبول شد و شنای
 نکته اش محبوب افتاد فاعتر و ایا اولی الالبصا
 قسم بامواج بحسب معانی که از ابصار مستور است که
 احدی قادر بر وصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه
 بنوده و نیست لذا باید کل بابیکه بکبر فرق و مدارا و محبت
 سلوک نمائید و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز
 باشد نایرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت
 با او تکلم نمائید و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود
 فضلی و علوی مشاهده نمائید اصل الیوم اخذ از بحر

فیوض است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروفا باشد
 یکی کفنی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی
 و دیگری ستد ری امروز نظر کل باید با مسوری باشد
 که سبب انتشار امر الله کرد در حقش باید و گواه است که
 ضری از برای این امر ایوم عظم از فساد و نزاع و جدال
 و کدورت و برودت باین اجاب نبوده و نیست
 ایستبنوا بقدره الله و سلطانه ثم القوا بین القلوب
 باسمه المؤلف لعیدکم بحکم از حق جل جلاله بخواهید که
 بلدت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حق او
 مرزوق شوید از خود بگذرید و در سازین نگریدنتهای
 جدا در تربت ناس مبذول دارید امری از حق پوشیده
 نبوده و نیست اگر رضای حق حسرت نمایند فیوض
 لا تنسای فائز خواهند شد اینست کتاب سیرت از قلم
 امرت لعالمین جاری و ظاهر شد تفکر و افیما نزل فی
 و کونوا من اهلین نفوسیکم ایوم من عند الله

ماورد است بلنج امر و تخصیص داده شده اند عنایات
 مخصوصه او کل باید نسبت ایشان خاضع باشند
 چه که آن خضوع تته واقع میشود چون با مر حقت بحق
 راجعت و لکن آن نفوسیکه تخصیص داده شده اند
 باید کمال اتحاد ما بینشان برهن و ظاهر باشد
 دیگر در ایج عرفان و مراتب آن نفوس عنده تشعرو
 بوده و خواهد بود کذکث او قدنا سراج البسمان
 بین الامکان طوبی لمن اقبس من مشکاته و استضاءه
 بانواره اتمن لعن آفرین المکرین و الحمد لله رب العالمین
 بنا هر یکا خلد و فله صبران

کتابت لدی الوجه حاضر و بلحاظ عنایات مالک است
 مشرف طوبی لنفسی حضرت لدی العرش کتابها بعد از
 عن التوجه الیه بما استتبت ایدی الظالمین کلمه
 در کتابت مشاهده شد که فی الحقیقه کلمه تا تمه بوده
 و هست اگر نفسی موفق بر عمل ما و شود کل خیر را در آن نماید

و آن اینست یا مولای مایمقتدای مقاصدی رضاکن
 از خدا بخواه بر اینکل ثابت باشی طولی لمن شرب من
 الکاس و کان من اعسارین کرم حق لایخصی و فی
 بی منتهی بذات عظیم در نیض فیا ض نبوده و نیست
 حواج کل را اجابت فرموده و خواهد فرمود اینکدر
 بعضی احوال تاخیر شده لاجل مصلحت آن نفس بوده
 البته با حسن از آنچه خواسته فائز شود و لکن از برای یقین
 فی الحقیقه برضایش متمسکند مقامی دیگر مقتدر است
 طوبی لهم ثم طوبی لهم و کان فی کتابک اری السماء
 و الارض و البحر الی حسن کلها اثار قدرک کما جبر
 من تسلک فلا حاجة ان استدعی بک لارسال خطک
 انسی علی در یک مقام اطلاق این شأن بر کل اشیاء
 شده و میشود یعنی در کل حرکت قلم صنعة الهیة ظاهر و
 و اولوالابصار بدیده ظاهر و باطن مشاهده نمایند
 و لکن وجود کل ب حرکت قلم اعلی معنون و شرافت کل

نسبت الیه بوده لذا کل محتاج بوده و خواهند بود خود
 نیست که کل را مطلقا هر آیه اولیة حق داند و در کل
 ظهورات اسمائیه و صفاتیة او را مشاهده نماید
 و آن آیه را مقدس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید
 تا چه رسد بنفس حق تعالی تعالی من ان یقین بخلق
 و یعرف بما سونه اگر نسبت را از وجود بردارد و معدوم
 صرف خواهد بود چه جای آنکه نظرت بر او اطلاق شود
 کل با وجود و قائم و او از کل مقدس و منزله لا اله الا
 هو یعنی المتعال ذکر مقام ابوبین در در آخرت نموده
 بود یکی از فضاهای مخصوصه این ظهور است که
 هر نفسیکه مطلع امر اقبال نمود ابوبین او اگر چه با بیان
 بطور فائز شده باشند بر تو آفتاب عنایت الهیه
 ایشانرا خدش نماید بدامن فضل علی اجابا شکر
 و کن من اکامدین او صیکم یا اجابا الله بالامانه
 الکبری بین عبادی و خلقی لان یجب ارفع امر الله

فيما سواه و نظيره تعديس امره بين العالمين كونه انما
 بين العباد كذلك و صفتنا بهم في الالواح ان ربك
 لهو عليم الحكيم قل توكلوا في كل الامور على الله تعفو
 الله يعطي من يشاء ما يشاء و يمنع عن من يشاء ما اراد انه لهو
 بقدر تقدير لا تخزنكم سنونات الدنيا قد قدر لكم
 ما لا يعادله شيء في الابداع ان كنتم من العارفين
 استقيموا على الامر على شأن لا يركم ارباب المصنفين
 بنامه و سببنا

كتابت لیدی الوجه حاضر آنچه مستور مذکور آمد شنیده
 شد انشاء الله همیشه ایام بذكر مالک انام مشغول
 باشید و آنچه سوال شده بود از آیه متزله در سبک
 که بلوک خطاب شد صحیح همانست که نازل شد
 کلمه زک نشد حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار
 مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب یا بجای نازل
 این بیان موسوم است به سهل متسنع و در مقامی جمع

مابین مقامین لذا در سوره طوک آیات مذکوره با مختصار
 ذکر شده و این افصح است اذ قبل باین جرم حبس
 قالوا انهم ارادوا ان یحبذوا الدین که معنی آن
 اینست اگر گفته شود بچه جرم و عصیان نیز امکان
 حبس نموده آید گویند این قوم اراده نموده اند که
 دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل
 اگر قدیم را اختیار نموده آید و او تسلیم پذیرد نزد
 شما چرا شرایع قبل از ترک نمودید در اول این آیه
 قل مقدر است که چنین میشود قل لو کان لکم
 بهو المختار الی آخر و چون از بیان رحمت معنی قل
 مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کمال فضیلت
 باری این آیه ترک مذشته و صحیح و آنچه در آیه آخری مذکور
 داشتید قوله تعالی اطلع من افق الانقطاع بوده و آنکه
 از آیه منزله در لوح پاپا سوال نمودید این عبارات
 تلویحات کلمات اینست که ذکر شده در مقامی مفید

و اقول لكم ان كثيرين سيأتون من المشرق والمغرب
 و سيجثون كع ابراهيم واسحق ويعقوب في ملكوت
 السموات و اما بنو الملكوت فيطرحون الى النار خارجة
 يكون البكاء و صير الاسنان و در مقام ديكر مذکور
 ان النور قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة
 اكثر من النور لان اعمالهم كانت شريرة لان كل من
 يعمل سيئاته يبغض النور و لا يأتي الى النور لئلا
 تخرج اعماله و اما من يفعل الحق فيقبل الى النور لكي
 تظلم اعماله انما بالتمه معلوم انتهى از دو فقره مذکوره
 تخرج بيان مالک اسماء در آیه منزله معلوم میشود بعضی
 بیانات در بعضی از الواح را جست بکتاب قبل و ما سطر
 فيها در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت الواحی
 نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور
 آمد و لکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات
 کلمات منزل آیات مطلع نخواهد شد و اما ما سئلت

من الارواح واطلوع بعضها على بعض بعد صعودها
 فاعلم ان اهل الجحيم الذين استقروا على تنقيته اهل
 اولئك يعاشرون ويؤانون ويجالسون ويبرون
 ويقصدون ويصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنهم
 هم المطلقون هم الناظرون وهم الجارفون كذلك
 قضى الامر من لدن عليم حكيم اهل بهاك در سفینه الهیه کنند
 کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مانوس و صاحب و
 معاشر این مقام منوط با بیتان و اعمال نفوس است
 نفوسیکه در یک درجه واقعند مطلعند از کمالات و کمفیات
 و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسیکه در تحت این نفوس
 واقعند کما هو حق بر مراتب و مقامات نفوس عالیه
 از خود اطلاع نیابند لکن نصیب عند ربک طوبی
 لنفس توجبه الی الله و استقام فی حبه الی ان طار روحه
 الی الله الملك المقدر لغفور الرحیم و اما ارواح کفای
 لعری صین الاحتضار عیسرفون ما فات عنهم وینوون

و تضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم
 این بی معلوم و وضاحت که کل بعد از موت مطمنع بافعال
 و اعمال خود خواهند شد قسم باقیات وفق اقدار کمال
 حق را در آن صیغ سرحدی دست دهد که ذکر آن ممکن همچنین
 اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رونماید که
 فوق آن تصور نه نکوست حال غیبی که ریح لطیف است
 ایمازا ازید عنایت و الطاف ناکند ایان گرفت و آساید
 چون از قبل و عده جواب شد لذا این مختصر در حسیبیکه
 ضوضاء مفترین مرتفعت و صیاح غافلین صوت
 و صیحت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد
 ایوم باید اجزای الهی غایب ظهور و مایه نظر منته باشند
 بعضی روایات قبله اصلی گذشته و ندارد و آنچه هم
 ظل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن به
 نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست
 ناسس بوجود است از معالی و تأویلات کلمات

الهیه اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب
 بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلام از کلام
 الهیه را ادراک ننموده بودند مقصود آنکه اگر اجتناب الهی
 قلب و سماع را از آنچه از قبل شنیده اند طاهر نمایند
 و بتمام توجه بطلع امر و ماطهر من عنده ناظر شوند عند
 اجتناب بوده مع این بلا یابی و آورده و قضایای ناز را قلم
 اعلی دوست نداشته و نذارد الا ما نطق با سخن از لا
 الا انا الهی من القیوم چه که نفی این کلمه مانع است از
 ورود احزان و لکن اگر تیا و بیلات کلمات قبل مشغول
 شود معین بر احزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد
 و وقت چه اقتضا نماید حال با بقدر اکتفا رفت احمد
 و کن من بشا کین کبر من قبل اجتنابی الذین خصتم انتم
 سخته و جباهم من الفانین و کهدتد بعین الین
 بسم المقتدر علی ما یشاء
 هذا کتاب من لدی المعلوم الی من تمکن بالعلوم لعله

يحرق الجبابا لأكبر ويتوجه إلى الله مالك القدر ويكون من
 النصفين لو سمع نغمات الورقاء التي تغن على أفنان سدر
 البيان لتجذبك على شأن تجدفنك منقطعاً عن
 العالمين انصفاً بعد مسل الله هو الفاعل على ما يشاء
 أو ما سويت بينين ولا تكن من الصامتين لو تقول ما سويت
 ما انصفت في الأمر شيء بذلك كل الذرات وعن
 ورآنها ربك المكل الصادق الالين ولو تقول انه هو
 المختار فتدأخذه في كما يحيى وارسلني وانطقني بالآيات
 التي فرغ عنها من في السموات والارضين الآمن
 اخذت نغمات الوحي من لحن بوبك لمنصور الرحيم على يوم
 مع امره امره على عتدر ان يمنع احدنا اراد الا
 لو كنت من عسارفين فكر في طأ التوراة لم اعرضوا اذ
 اتى مطلع الآيات بسطان مسبين لولا حظرتك بقصد
 العلماء في اول يوم نطق باسم ربه العزيز الكريم ثم طأ
 الانجيل لم اعرضوا اذا شرفت شمس الامر من افق الجحش

الموعود الذي وعدتم به في الكتاب التوالتة ولا تشبعوا
 كل مشرك اثم انه ظهر على شان لا ينكره الا من غشته
 احجاب الاوامر وكان من المدحفين قل قد ظهرت
 الكلي التي جافت نبتاكم وعلماكم هذا ما خبرناكم به
 من قبل انه لهو بسير تعليم ان العالم من شهد للمعلوم
 والذي اعرض لا يصدق عليه اسم العالم لو ياتي
 بعلوم الاولين ولسارت من عرف للمعروف و
 الفضل من استل الى هذا الفضل الذي ظهر بامر بدیع
 قل يا قوم اشربوا الرقيق الخمر الذي فكلنا خمره
 بايدي الاقتراد انه لهو القوي له تدبير كذلك فضحا
 لعلم تدعون لهوى وتوجهون الى الهدى وتكون من
 الموقنين بلسان پارسی شنوید که شاید نفحات
 فیض رحمانیه را که ایوم ساطعت بیاید و بکوی دوست
 یگانه بیاید تفکر فرمایند که سبب چه بوده که درازنده
 ظهور مظاهیر رحمن اهل امکان دوری محبتند و بر

اعراض و اعراض قیام می نمودند اگر ناس در این سوره
که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع شریعیه بقیه
الهیة شتابند و شهادت دهند بر آنچه شهادت داده و
لکن حجیات او بام نام او در ایام ظهور مظالم هر احدیه و طالع
عرضه اینته منع نموده و می نمایند چه که در آن ایام حق بانچه
خود اراده فرموده ظاهر می شود نه باراده تا سرچنانچه
فرموده افکلا جائکم رسول باللاتهوی انکم استکبرتم
فرفقا کذبتم و فرقا تعتلون البته اگر بام ناس
در ازمنه خالیه و اعصار ما ضیبه ظاهر میزند احدی
آن نعوس مقدسه را انکار نمی نمود مع انکه کل الالبالی
و ایام بذکر حق مشغول بودند و در معابد عبادت قائم
مع ذلک از مطالع آیات ربانیه و مظاہر بتینات
رحمانیه بی نصیب بودند چنانچه در کتب سطور است
و انجناب بعضی مطلقند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای
عصر مع انکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حقا

که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافه که افاضی القضاة
 بود حکم بر کشته نمودند و دستهای قتل دادند و همچنین
 در ظهور رسول روح ماسوا فرستاده علمای مکه و مدینه
 در سنین اولیه بر اعراض و اعراض قیام نمودند
 و نفوسیکه ابد اهل علم نبودند با بیان فائز شدند و
 تفکر فرمائید بلال حبشی که کلام از علم خوانده بود بسما
 ایمان و ایقان ارتقا نمود و بعد از آنکه ابی که از علم
 بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات معجزه و
 پی برد و بالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم
 ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی بصیر اعلیٰ که
 افلکم و احسنکم اعلیٰ و مضمون این فقره در الکتاب
 الهیه و بیانات انبیا و اصیفا بوده برستی میگویم
 امر ثانی عظیم است که پدرا ز سپرو سپرا ز پدرا
 میس نماید در حضرت نوح و کنعان مشاهد کنید
 انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسایم بسجا

و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمایند کسب معلوم
 منقطعاً عن معلوم بر خرید و ندادن نماید قسم بافتاب
 افق آمد در آن صین فسرات علوم الهیه را قلب جاری
 مشاهده نمایند و انوار حکمت ربانیه را بی پرده بینای
 اگر حلاوت بیان رحمن را بیای از جان بگذری
 و در سبیل دوست انفاق نمائی این بی وضعت
 که این بعد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شوق
 ظاهره خارجست چنانچه در سخن اعظم غریب و مظلوم
 افتاده و از دست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت
 لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ما سر از حجاب
 نفس و هوای پاک شوند و بر سر فان حق که اعلی المقام است
 فائز گردند لایضرتنی اعراضهم و لایبغضنی اقبالهم انما
 ندعوهم لوجه الله آتیه غنی عن همالمین انما
 باید از نار محبت ربانی که عین نور است در این ظهور عزت
 حمدانی بشانی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت

که اعلم علمای عصر بودند و همچنین قیافه که افاضی القضاة
 بود حکم بر کفر نمودند و دستهای گنجل دادند و همچنین
 در ظهور رسول روح ماسویه فنداه علمای مکه دیدند
 در سنین اولیه بر اعراض و اعراض قیام نمودند
 و نفوسیکه ابد الامل علم نبودند بایمان فائز شدند و
 تفکر فرمایند بلال حبشی که کلام از علم خوانده بود بسماء
 ایمان و ایقان ارتقا نمود و بعد الله ابی که از علم
 بود بنفاق برخاست داعی غنم بنفحات آیات مجزوه
 پی برد و مالک امم پوست و صاحبان علوم و حکم
 ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی بصیر اعلیٰ
 اظلمکم و اعلمکم اعلکم و مضمون تعنیفره در الکتاب
 الهیه و بیانات بسیار و اصیفا بوده بر آتی میگویم
 امر شانی عظیم است که پدرا زپرو پدرا زپرو پدرا زپرو
 میس نماید در حضرت نوح و کنعان مشاهد کنید
 انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسایم بسجا

و فیوضات بر بیع رحمانی محروم نمایند باسم معلوم
 منقطعاً عن معلوم بر خرید و ندادند فرمایند قسم یافتن
 اتقی امرد آن صین فسنرات علوم الهیه را قلب جاری
 مشاهده نمایند و انوار حکمت ربانیه را بی پرده بینای
 اگر صلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری
 و در سبیل دوست اتفاق نمائی این بسی وضعت
 که این بعد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون
 ظاهره خارجست چنانچه در سخن عظیم غریب و منطوم
 افتاده و از دست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت
 لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید نامس از حجاب
 نفس و هوای پاک شوند و عبرت فانی که اعلی المعام
 فانز کردند لایضرتی اعراضهم و لایغضی اقبالهم انما
 مذموم لوجه الله الغستی عن المالمین انما
 باید از نار محبت ربانی که صین نور است در این ظهور عز
 صمدانی شبانی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت

و همیشه را بعنایات مالک بریه خرق نموده اند ایشانند
 نفوسیکه خمر رحمت را از ایادی فضل من غیر نائل گرفته
 و نوشیده اند ان لهم حسن ثواب ای طائران هوای
 رحمن و طائران کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را
 که در دستهای شدت و بلا شمارا فراموش ننماید
 کل جان اجبای رحمن را امرینماید با آنچه خیر است
 از برای ایشان عما خلق فی السموات و الارضین
 اعظم از کل امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامعه الهیه است
 انشاء الله از فضل رحمانی و عنایت سبحانی کل آن
 فائز شوید این بسی واضح و محسوس است که آنچه ذکر شد
 مقصود خلاصی نفوس است از سجن نفس و هوای ارتقا هم
 الی الافق الاعلی انشاء الله باید کل متمسک بجبل محکم
 استقامت شوند و متشبث بذل اتحاد و اتفاق
 گردند باید بشانی بر امر مستقیم باشند که نفحات آن مضطربان
 و متزلزلین را مستقیم نماید پس هذا علی الله عزیز

ان را يتم بحسب قول الرباني حجة اقبلت و باقی برمان
 اعرضت عن الله المقدر لعنير الحكيم انك شعبت
 اهو آء الذي ما عرف اليه من عن شمال الا انة من اليمين
 والذي اغونك قد اخذناه بذنبه اذا في بحر الشايقول
 ثبت اليك يا محسوب العالمين ضرب على فنه
 من يد القدرة و قيل اصمت يا ايها المشرك لهجيد
 انك دعوت الناس الى الذي ما رايته و ما عرفة
 و ما اطلعت على امره و انت تصدقني في ذلك لو تكون
 انصفين يا عبد ارحم نفسك و نفس الناس و لا تتبع
 الذين اشبهوا الاولام و جعلوا لانفسهم اربابا من
 دون الله دع ما عندهم ثم استقم بالاستقامة لكي
 على ربك فاطر الارض و السماء كذلك يا ميرك انك
 الاسماء لو كنت من العالمين بلسان پارسي
 القا كنيد كه شايد كلمات نصحية زبانية را ادراك
 نمايد و بشاطلي بحر علم راجع شود و عجب در انست كه بعد

امواج بدیع سینه بحر الطاف الهیه و اشرفیات
 کلمات ربانیه با اشارات عمیقہ خلقہ بالیہ خلافت
 و امثال آن از شاطی بحیر احدیہ ممنوع و محروم
 مشاهده میشوند قل الله یعلم بانی قلوبکم و ما انتم
 بہ تنطقون و تتکلون در این ایام روحانی بایکل
 بطراز بیع رحمانی فائز شوند مقدسا عن کل مافی یأید
 الناس عن کل ما سمعوا ما چه رسد بخلاف
 مجولہ کہ از تاجیه کذبہ ظاہر شدہ امثال این
 اذکار سبحات مجلدہ بودہ کہ کثر زبیر از خرق آن عاجزند
 و لکن از برای حق عبادیست کہ بقدرت الهیہ کل را
 خرق نموده اند و بدوست پیوستہ اند الیوم الیوم
 نفوسی هستند کہ جمیع من فی السموات و الارض را
 معلق بارادہ حق دانند بشانیکہ اگر نخواہد بکرت
 اصبع ارادہ ذرہ تراب را با علی ذرہ ابداع رساند
 و همچنین با علی ذرہ را با دنی ذرہ را جمع فرماید کل

مایقول هو حق و مایحکم به شیخ یعنی این سخن موجب آرزوین
 بدیع حسن جمیع اجزات در این ظهور ظاهر لوگان
 الناس فی تفتکرون باری بعضی اهل بیان
 باقوال ارا اهل سرفان ناسرا از شر بعد حسن
 منع نموده اند بخر فجم و امثال او بگویند بعین
 بصیرت مشاهده کنید هزار سال او از بد جمیع
 فرق اثنی عشریه نفس هو میرا که اصلا موجود بوده مع
 عیال و اطفال هو هو مه در مد آن هو هو محل معین
 نمودند و سا جدا بودند و اگر نفسی انکار او بینمود
 فتوای قتل میدادند الا انکم من عبدة الاوام
 فی کتاب رنگ تعبیلیم انجیر و بعد از تولد نقطه در
 ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که
 آنچه در دست قوم بوده کل باطل و معینی بوده همین
 قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است مشاهده
 کنید انی لا احتیان باخرق بعض الاحباب طری

لقوتی یخرق بانامل السقیین لیری ما هو المراد عند رب
 مالک الایجاد کل در این ظهور نامور مذکر در نفس ظهور و آثار
 او مقدساً عن الكل مشاهده نمایند و این فضل
 مخصوص این ظهور بوده و همچنین مفسر باید اذ انظر تبدل
 النور بالظلمة و الظلمة بالنور مع ذلك فبیکه از سبب
 و منتهای او مطلع نیستند از مطلع انوار احدیه و شرف
 آیات الهیه محسوس مانداید بگونه قدری بیان فایز
 ملاحظه کنید لعنکم تدعون الموهوم و ترون شمس
 اسم ربکم اهتیتوم مشقربین السموات و الارضین
 بشنویند ای ناصح این را و قطع نظر از آنچه
 استماع نمودید در آیات الهیه نظر نماید و در ما ظهر
 فی الظهور تفکر کنید لعنکم تدعون الهوی و تتوجهون
 الی الله لیسلم بحکم ان تکفروا انتم و من علی الارض
 جمیعاً انه الهوی الغسقی اکمید انتم با اجابی فی القاب
 دعوا هو لآء تم استلوا بالقلوب الی شطر الله المقدر

العزيز المحبوب كونوا على شأن تستضيءون بكم الاقارب
 وتوجه بكم الوجوه الى شطر ربكم لعزير الودود احمدوا الله
 باجرت اسماءكم من مسلم الوحي ويطيق باذكاركم
 لسان المسجون نسل الله ان يؤيدكم على الاضداد في
 اخرتكم بالكل يوم المعاد ويجعلكم من الذين لا خوف عليهم
 ولا هم يحزنون اشربوا كأس آسيوان بالروح و
 الریحان عسما للذين كفروا بالرحمن وكانوا عن لقاءه
 هم معرضون طوبى لكم باذكاركم من لدن مالك المقدم
 في السجرات الاعظم وتوجه اليكم طرف الله المقدر لهم من
 القوم بايتيد برامته بشايتكم مضطربى يستقيم
 شود وهر عظم برسى بجزکت آید و جهد نماید تا طلت
 اسکان از انوار ذکر رحمن ستیر شود انشاء الله کل با
 یلیق لشونکم و نسبتکم الی الله قیام نماید سدره منتهی
 حکم سیفر نماید بکوشن جان بشنود لسان رحمن در نطق است
 باصغای آن فائز شوید کذلک دیگر کم ربکم المشکلم اعلم

یا امانی هیناک افرحن با ذکر تن من لعظم الاعلی ثم استغفر
 علی امراته مالک الاسماء کذلک یعظک ربک فی
 هذا اللوح الذی طرز بطر از بیان انده العزیز المهدی ای الموه
 من انشاء الله لم یزل ولا یزال از کوشش محبت غنی بی‌نوال
 بیاشامید و بذکر و شایسته ناطق باشید انما البهائم
 علیکم یا اجاء الله و علی الذین یسمعون قولکم فی هذا

الامر الابدع العظیم

هو الله تعالی شیانه العظیمه والافند

ای ایمن بغایت رب العالمین با فوق تبیین فائز شدی
 و باشرفاقت انوار جمال قدم در این نیز انامیم
 موفق گشتی امر در قبضه قدرت حق بوده و خواهد بود
 بسا از نفوس را بعد از اقبال از ادنی مقام با علی
 نوزده همتناع که متعز تجلی انوار و جبهت کشاند و حق
 ابھی رساند و بعضی را از اعلی علو بما کتبت ایدیم
 بیست ترین مقام معسر در اینه یفعل یا شاء و حکم یارید

نیکوست حال نفسی که از کاس انقطاع در ایام لکن
 ابداع نوشید و بخلوص تمام بخدمت سلطان انام
 قیام نمود چنانچه مشاهده سیمانی که بعضی از اوقتی انقطاع
 بشانی طالع شده اند که خرقی رخصت و معدوم
 شمرده اند و از ما عند هم لما عند الله گذشته اند
 این نفوس اگر چه اقل از کبریت احمر بوده و خواهند بود
 و لکن در این ایام بفضل رحمانی و عنایت ربانی
 معدودی مشاهده میشوند که بکمال همت در خدمت
 امر گریخته اند قدر این نفوس ایوم معلوم نه و لکن
 و نفسی الحق سبحانه و تعالی الظاهر و الباطن
 مرجع کل ذرئته له و الهتد القدر من قبل المظنون
 جمیع اجبار را تکبیر برسانند و صیتت می نمایند جمیع
 بر تیرا بر استقامت بر امر و دیانت و امانت که
 لم یزل و لایزال محسوس بوده طوبی لمن ینزین بکلمه
 تقیص الامانه باید کل این تسمیص منبر فائز شوند با جمیع

من علی الارض از عمل اجزای حق مهتدی کردند نفس عمل
 خیر بادی عباد بوده چنانچه مشاهده شد که از بعضی از
 اجزای الهیه که بعضی اعمال حسنه ظاهر نفس آن اعمال
 ناس اقبال نمودند و بشاطی بجز احدیه متوجه شدند
 شیشی بی رانجه خلق شده از برای کل اشیا عرفی بوده
 و خواهد بود طوبی نفس متضوی مخفا عرف فیض تقدیس
 انها من خبیره الخلق لدی الحق ان ربک لهو العظیم
 انجیر نعیمنا لک یا ایمن بما اقبلت و دخلت و حضرت
 و فرقت و رایت و سمعت نداء ربک العسی العظیم باید
 بحرارت محبت الهی در هر بلدی چنان ظاهر
 و شتمعل باشی که کل از آن حرارت بحرکت آیند و بگویند
 بشطر محبوب توجه نمایند چه که بسبیل حل مقطوع است
 بما اکتسبت ایدی الظالمین ای ایمن علت حرکت
 حرارت بوده و علت حرارت کلامه الله لذا باید اجزاء
 بنا بر کلام الهیه عباد را از شمال ظنون زمین کشف

و از حرارت کل زبانه چنان بجزکت آید که از عواشم
 فانیه بجارج منبسطه باقیه عروج نمایند ای امین اگر
 ناسن با اداب و اخلاق زبانه که در الواح منزلت
 شده عامل میکشند هر انچه مشاهده میشود من
 علی الارض معتدلان الله ربک و رب العالمین
 و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقاء اموات
 ظاهر و منافات نداشته و نخواهد داشت در این ظهور
 عظیم کل کعب و اقراف و صنایع متوکلان علی القیامین
 بعیتوم ما مورند و این حکم در الواح مؤکد انازل
 طوبی لقاب با امر من لدن نبی حکیم العیلم افرح یا امین
 بازیتان که بعیت ص الامانه ثم اخطت هذا المقامل
 لک اکرم یا الی العالمین نسل الله ان یوفقک
 فی کل الاحوال و یؤتیک علی ما اراد الله ولی العینین
 بعضی از بلایای این مسجون مطلع شده بر هر ذی
 بصری مبرهن است که در بحر بلا میسیم و تحت ایاد کس

ظالمین جالس صح که با احدی از اعلیٰ اجساد من اهل
 الظاهر و مواد و تخم ماہنہ در امر الله ننسودیم
 چنانچه از الواح منسزله که بر وسای ارض اسال
 شد استفاد میشود لہذا بر ہر منصف بصیری واضح
 و معلوم است کہ جمیع آن نفوس ترا با کمال
 کین در قصد این ناطق بسین بوده و مستند و مع
 این امور در کمال احیان نفس را بحق خوانندہ و میخواہیم
 اگر اقل من آن اس در ناظر نظر نمایند یقین میداند کہ این
 امر بقدرۃ الله ظاہر شدہ و بکمال سلطنت و اقتدار
 الہیہ باہر گشتہ و ابد با با سایش و راحت و خلایق
 خود ناظر بنودہ و نخواہد بود مثل او مثل عبدیست کہ
 تحت محالطنہم گرفتار شدہ ای اہل ارض شنوید
 ندای منہیلوم را کہ خالصا لوجه الله ندای منہیلوم را کہ
 در دنیا و حوادث و عواقب آن گفتگ نمایند و همچن
 در اشرق من افق الامر و ما ظہر فی آیاتہ شاید تقدیر

ادراک نمایند که صاحب نام بقدر میفرماید و با برانته تکلم
 می نماید تا از اتفاق غافلین و ظنون متوسلین
 چه نفوسیکه با ستم حق مذکورند و چه دون آن از مقامات
 باقیه ممنوع و محسوم نمایند این سحر زائل بدست
 مشاهده نمایند و از جمیع اطراف سهام متوالیا متوجه
 بر او می آید و لکن از عنایت الهیه تا حال محفوظ مانده و بعد
 الامر بیده الی احتیاط اجته و ارید ما اراده و اشتاق
 ما قضی التدری لان ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب
 قلبی انما خیر لی انما لهو العن فور الرحیم ای این انجس
 در حضور القاشد باید بحال حکمت رسول داری
 اذا تم علی السبلاد قل یا الهی و سیدی و محبوب
 قوادی و رجاء قلبی و المذكور فی ظاهری و باطنی
 استلک باسماک الذی نفق نفسه فی سبیلک
 و حمل السبلای فی جنتک و اظهار امر کن ان ترسل علی
 بده الذی یارفعنا فی سبیل رحمتک و الطافک

ای ربه هو لآء عبادک وهذه دیارک ولو انهم
 احتجوا باها هو انهم وجهها منعوا عن التوجه الی شطر
 فضک الاقبال الی کعبته عرفانک ولکن انت
 الذی سبقت رحمتک الکائنات واحاط فضک
 بالمکنات استک باسک الباطن الذی ظهر
 بسطانک وجعلت محیب مناعی من فی ارضک بماک
 ان لا تدع هو لآء باها هو انهم انزل علیهم ما جعلهم قلیلین
 الی شطر عنایتک وناظرین الی وجهک فانظر الیهم
 یا الهی بلجات رحمتک وندایا دهم بقدرتک
 وسلطانک اخرج یا الهی من جیب عنایتک ید قدرتک
 وبها اخرج ابجبات الی حالت سببهم وبنیک لیس عن کل
 شریعة قرکت ویطوفن حول ارادتک وشتیتک لو
 نظر دهم من یخلصهم من النار یا نو راسوات الارضین
 وحسب الامر بیک از اجبای الهی را ملاقات نمودی
 متوجها الی هذا الشطر البسه من قبل الحق امر رجوع نماید چه که

امرا این ارض بسیار صعب شده و بی اذن جسم حاصلی
 نخواهند برد اینست حکم محکم امری که از قلم اراده باذن لایق
 بر تبه جاری شده و البهائم علی من اشج الخ و سمع ما امر به
 حق الله

عاشق را نزد معشوق اظهار مستی و خود بینی جائز نیست اگر خطو
 از این بسبب تجاوز نماید از عشاق محبوبش آنکه عشق
 نفس زنده بقول نخذ باز موش مرده شکار
 علی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را
 در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن
 اشتغال با محبوب و اصفای حضرت مقصود بوده
 نه ذکر نفس و هوای حال قاصدی از اعلی مقاصد
 عرف مقصود نازل و بکلای ناطقین بهنید که میگوید و چه میگوید
 تا نه لوعرستم و علمتم ما و راء استر الجبر یا من اسرار
 ربکم لعسلی الا علی لعدتیم بانفسکم حثانته ما لکن الایهام
 مابری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که رفتی در بطور عشق

بودیم و محبوب آفاق بفضله حسیل با بیرون تشریف بردند بجز
 تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت
 اگر چه بطا سحر و آسانت و لکن در باطن شدید و باب
 امتحان و اگر بصورت بسطنت و اقتدار مشهود لکن معنی
 محبت و اضطراب را لایحسی مکنون عرض خود میرسد و محبت
 بر خود میدید و بگذارد تا نفس خود در هجرت نمایم آنچه
 کلمات محبت آینه و شفقت نکسین بود تا تو بجا و تصریح
 فرمودند مفید نیفا و این بنده و جمعی با آغای انکه زادی
 بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب
 نداریم بجان خود متکلف و از نصح و یقین دوست غافل
 غم سفر نمودیم و باطلت محبت بوب هم سفر و هم میر کشتم
 قدری که بادی سپیدیم تا رحمت محمود و جمال سواق محبوب
 تا انکه از آن معتام تجاوز نمودیم حسنات را سنیات شدیم
 و سنیات را عین حسنات دانستیم تا انکه وارد جزیره خضرا
 شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی استوی

گشت و بعد بر اکب هوی در بیدای قسنون و او نام در صبح
 و شام ساز بودیم کاهی مجتمع و کاهی متفرق و کاهی محب
 و کاهی بغفلت ایام و لیالی بر سر بر دیم سلسبیل بیان
 در کل احیان از کوزه شمع رحمن جاری و لکن عطش مغفود
 و انوار وجه از افق جلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود
 هر روز بر دهم و کمان آهسته زدیم و از توجبه بخی کاسینتم
 و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لائقه چنان
 در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم
 غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبت بر ابا کمال
 شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر
 که اگر احاطه علیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال
 ردیه معتبول شویم بالآخره حق را غافل و خود را عاقل
 و عالم شمریم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است
 از بهتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتباعناه بالحق
 و الاذی و بعد از آن ارض اراده بجهت فرمودند

و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستتر شدیم و متنبتی نگه داشتیم
 که علت منع چوینست سبب چه مره آخری هجرت نمودیم و با
 حضرت مقصود بادیه با پیسودیم تا آنکه وارد ارض آخری
 شدیم و بادوست در یک محل آرمیدیم و ستر اهوای
 نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از نظر اهی
 ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد
 و پرده بیاض هم درید و حال محسوس برادر محلی صبیح نمودیم
 و در کل صین از هم نام طنون و رماح او نام بقدر وسع
 بر او دینغ مینداییم چه که مجوس و مسجون فریدشس با فایم
 غفلت بقامی رسید محلی را که بیسع ملا علی با و ظاهرند
 و از او ستند در آن محل مبارک جهره فبشج کلمات طقیم
 و با ضل اعمال و اخر آن عامل فبتنا لانا ما اثرت فینا
 کلمات الله مع ذلک متنبتی شدیم و اقللاً اگر وفا نمودیم
 نمایم نشی بگری ذاکرونه تو خوبی مشغول حکایت
 کنند که فضیل خراسانی کان بن اشقی العباد و یقطع الخرق

انه عشق جابریه و اما بالیلد قصد احد را اذا سمع احد یقرئ
 هذه الایة الم بیان للذین امنوا ان یخضعوا لله لکن لم یذکر الله
 و اثر فی تدبیر حال بی یارقی ان و جان منسرج و تابع
 قصد بیت الله الحرام و اقام فی ثلاثین سنه الی ان صعد
 روحه الی الافق الاعلی عجبته کلمه الله را از لسان یکی از
 عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از جنین هر مکان
 بافق رحمن راج شد و این عباد در لیالی و ایام مستجابا
 متوایا نقمات نفس رحمانی را از لسان قدرت عظمت
 استماع نمودیم و قدرت تاثیر شنوده که اقلان بیع
 افعال و اعمال و ظنون و اولیام خود مطلع شویم چنانکه
 کما ینقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصتوق مدبر
 و قلم از بیان منقطع و بهوش لب بصیبنا الا ما کتب الله
 لنا نسئل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا
 و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفه تفهیم سبانه توفیق علی
 معرفه انفسنا الغافله و یكشف عن وجوهنا بحجبات المانع

لزاماً مشرقاً من افق الغنسل و العناية و تنقطع عن تبيين
 الامكان و الاكوان و تتوجه اليه بكلنا انه هو ربنا الرحمن
 و سنله ان يوفقنا على التوبة و الانابة في كل صباح
 و مساء و يحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح اجناسه لانه
 ما اراد علينا سونه و اثمه مبذوره و مثوله و يقول لا اله الا الله
 بنا محمد و اولادنا

فداواته از شرط عکام ترفع و پيشتر ما يد طوبى از برای
 نفوسيكه الى الله توجه نموده اند و ندای الهی را بکوش
 سر و سیر اصفا کرده اند آن نفوس از اقل منظر آبرند
 و از شاربان حسیق با طر مخصوص نفوسيكه در این
 ایام که ظلمت او دام کشر نام را اخذ نموده از تو بشتر
 احدیه ممنوع نشده اند اینست که لم یزل و لایزال مطلق
 قبل ذکر این نفوس را در الواج فرموده اند در این فتنه
 مشاهده میشود که مقبلین خالص اقل از کبریت احمد
 اگر عباد لذت غایب الهی را در آن می نمودند و تعظمت

محل نزول کلمه بی میسر و ند جمیع بیجا بشیطرتت لارباب
 توجه میسند و ند لم بزل و لایزال بر مظاهر الهیه ظلم لانهایه از
 مطالع فسر عونیة وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع
 تحمل میسر مؤذک شاید نفوسی چند از کدورات ظنون
 و او نام مقدس شده به خارج عسرا حدیه عروج نماید
 مع انکه جمیع مشاهد میسند و ند که آن مصداق امریه مخصوص
 نجات بریه تحمل شد آند میسند فاعلوا اما فعلوا الا لعنة
 علی القوم الظالمین کل عالند باینکه دنیا را بقایست
 و اذا جاء رسول الموت لا یجیه حجاب و لا یمنه فتره
 قادر و لایرده سلوة ظالم با علم و هیبتان با ین مقام درین
 ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق تر باشند
 یا تحت آن کل در سبیل نفس و هوی سالک و از حق جل و علا
 غافل و بجان خود اراده نموده اند که سراج الله را بین
 ما سونه اطفا نمایند و سدره الله را انقار جنبیه قدسینه
 منع کنند این مثل آنست که قطره طبع اجاج با بحر عذب تلج

عقابند نماید و در دفع آن بر اید مل معششس الجاز من سجا
 اهل الجاز تا آنکه قد شقت انال القضاء الجباب الذی
 حال و اشرف عن افق الاجلال لم یزل صاحبان
 حکم ظاهر بناس از توجه بشر احدیه منع نموده اند و جماع
 عباد را بر بحر عظم دست داشتند چه که این استماع
 سبب علت تغیر سبب سبب استند و میدهند
 و حال آنکه فوالذی زمام کل شیء فی قبضت درت که نظر
 اجبای حق لازال معششس از توجه باین امور بوده و خود
 بود این امور را هم معنیدین انتشار داده اند و حال
 اکثری را تو هم چنان که غیب اراده حکومت کلیت
 در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را قبول
 این تبه منع نموده ایم چه که حسرت و ابتلاء حاصلی
 نه داشته مگر آنکه نفسی قبول این امر کند که نصرت امر الله
 نماید طوک مظاہر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است
 عدالت ایشانست اگر بآن ناظر باشی حق فرسند

زود است که عجایب خرق شود و تجلی اسماء و صفات
 اکثری از عباد را اخذ نماید و کل بتقدیس و تزیین مقربان با برکات
 حق شهادت دهند تا چه رسد بنفیه تعالی نسئل الله ان یوفق
 عباده و یؤیدهم علی حبه و رضائه و یفتح عبودهم لیسر و
 و یعرفوه و لا ینصهم عن بذه الشمس الّتی اشرق و عن بذه
 اسماء الّتی ارتفعت و عن بذه النجمه الّتی تزلزل و عن هذا
 السراج الّذی اشرف الارض بنوره انه علی کل شیء قدير
 و اما ما رایته فی التوم انه حق لا یریب فیه و الامر کما رایت
 سوف یظن الله من هذا الافق نوراً و قدره و بهما
 تظلم الشمس و تمواثار من استبکر علی الله و استغنی و جوه
 الخالصین و سوف یخط انوار و جهرتک من علی الارض انه
 علی کل شیء قدير اگرچه بقیبیل ذکر شد و لکن باینچه از مقصد
 امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تغییرش ظاهر است باینکه کل خلق
 الاعظم الا قد لا علی

ذکر من لدنا لمن انار من انوار و جهرتک من انوار

الذي اذا سمع التذآء توجه واذا دعى اجاب ان ان
 وفوا بميثاق الله اولئك من اعلى الخلق لدى الرحمن
 ان الذين كفروا اولئك من اجل النار عند ربك
 العزيز الختار قل قنظلمهين ان الاعظم وتوزن ان حال
 وانه لصراط الله لمن في الارضين والسماوات به اقبل
 كل مقبل ونطق كل شئ بذكر الله فالق الاصباح
 طوبى لك بما وجدت حلاوة لسيمان عما نزل من
 لدى الرحمن وعرفت مولتك في بذ الاستيصال التي منه
 اضانت الدير قد ارسلنا اليك من قبل كتابا ف
 فاحت تفحات عناية ربك لعسزير فقار ثم من قبله
 كتابا اخر الذي يشرف شمس لفضل من افوق حمة ربك
 على من في الابداع ايا كان يحزنك شئ او يمنعك طغيان
 الذين بقوا على الله اذا اتى في ظلل العنمام اذا اخذك
 حزن فانظرنى امرى وتفكر فيما ورد على هذا المظلوم
 اذا تبلى بين يدي محسبين الذين اعرضوا عن الله بعد اذ جاء

بملوك الالامات طوبى لقوى قام على امرته وبنات وبنات
 بهذا الاسم بالحكمة والبيان قل يا قوم اين الذين
 ظلموا في الارض من غير حق واين الاثره والشيطان
 واين الذين حاربوا الله ورسوله قد اكلوا ايمانهم
 اموال الناس باطلا وان ربك لشديد العقاب
 ما ينبغي انه ما قدر للمقرئين كذلك قضى الامر في الالواح
 لعوى سيفى ما عند الناس ويبقى العزة والاقدا
 لم يقل الى مطلع الانوار تالله لو يسمعون صير ربهم
 الاعلى ياخذتهم جذب الله على شان يضيعن الملك
 عن وراهم ويتبلى الى الملكوت كذلك نزل من سماء
 الجبروت في هذا الحين الذي ينطق لسان لعنة الملك
 مع المعذر لعنيز النوار مثل كمثل الذي ركب البحر
 واخذت الامواج من كل الجهات انه في تلك الحالة
 ينادى لهبرته و يدعوهم الى امدرت الارباب
 قبل البطل هذا البحر يبغي الشاء او بعضاء فانصفوا

یا اولی الاغضآء و لا تمکونوا کالذین رأوا قدرة الله و
 انکروا الا انهم من اصحاب الشیران بل یظنون انهم
 علی امر من الله لا و مالک الایجاد قد عبث الا و ما من فی
 الفسنة و لما جاء الیققات و اتی مطلع الایات فرعوا
 و صاحوا ان هذا الا فسنة کذاب قل اتقوا الله و لا تقابلوا
 الله رب الصدف لا ابجو هرما بحسوف کذک ان یا مرکم بکم حیا
 لعبادکم الذین خلقوا بامر الله علی الافاق ای نظر
 الی الله حمد کن محسوب عالمی از آنکه بخشش فانی و بزرگش
 ذاکر و بشرش ناظر این بار فضل اعظم بوده و خواهد بود
 انشاء الله در جمیع احوال مراقب امر الله بوده چه که آنچه
 مسبب بحق است باقی و دائم و ثابت و مادون آن فانی
 و معدوم نفوس ضعیف فی الیوم شاعر نیستند بعضی در تبه
 غفلت مبتلی و بعضی بکلمات عمیقہ بالیه فلقه از شطر
 احدیه ممنوع هزار سنده او از دید آن نفوس موهومہ شخص
 موهومیراد بدین موهومہ معین نموده و باو عاکف و بعد از

ظهور نیز عظم قلیلی خرق حجیات اولام نمودند و ما بقی بهمان
 اولام باقی طوبی لقوی خسرق الاجباب سلطان ربه اعزیز
 القدیر آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده جمیع را بیان
 فقره مذکوره قیاس نماید همیشه متوهمین بوده هستند
 چنانچه حال مشاهده میشود مشرک با فقه و اتباعش بجز
 خلافت مجهول ناس را از مالک بر تیه منع نموده اند انهم
 الا فی ضلال و ربک لغنی المتعال مع انک کل عالمند
 مطلع بر امر او نبوده و نیستند مع ذلک بیرون فی جهام
 الضلال و لای شعرون باری از این امور هم مخفون
 نباشید چه که از برای حق عبادت یحرقون حجیات
 الاولام و یحرقون سبحات الانام اولک لاینعمن فی
 یدی الناس و لای نطق به استتم الکاذب انهم انوار
 التوحید فی البلاد و انجسم التجرد بین لعباد سوف یظهر
 معاهم علی بن علی الارض ان لهو المقدر العتید و اگر
 از احوال این ارض بخوابید فی خطر اسبین آنچه در الواسع

قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن زبک لهو
 بعلم انجبر بالیتلم یدرک البداء الا نفسی فی سبیل
 رب العالمین در جمیع احوال شاکر بوده و هستیم
 و بذکر و شنایش ناطق اند لا ینعثنی لو عیت من علی
 الملوک و عیرض عن کل عبد ملوک نسئل الله ان
 یوثقک علی خدمتہ و طاعتہ و نصیرک بفضل عنده
 انه هو ارحم الراحمین اقا از تکبیر سید رفیع برسانید
 و کذا کن فی حوائج من عباد الله الخاصین اما
 الباء علیک و علی من معک من اجاء زبک قائم علی
 بنا مر خداوند یکجا

بجوای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت
 بر صاصل ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاوزه خانه
 که با اسم صدق و امانت زهد و ورع مابین کاس
 ظاهر بودند نماید تا از سزای این یوم کبر محفوظ نمایند
 یکی ذکر جا بجا نمود و دیگری بجایبصا اشاره کرد و کاوزه

دیگر مسی کل مو هو می ترتیب داد و بر عرش ظنون بهترین
 نمود بی انصافی ناجیه مقدمه ذکر کرد و بی انصاف دیگر
 کلماتی با و نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب
 و علت شد که سلطان مدینه حدیثه را تمام ظلم شهید نمود
 اگر بید قدرت الهی جمیع مجازات خرق نماید امور تازه بشاید
 نماید و کلمات بدید اصفا کنید حال یک کلمه صیغه نماید که
 شاید آن کلمه سدی شود ما بین صدق و کذب و آن
 کلمه اینست طه و اذ انکم عتما تکلم به الذین یسبون
 انفسهم الی لبیان و یخفون بمنزله و سلطان و مرسله
 چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حریکت نمایند
 طوبی از برای چشمیکه ببینند و ادراک نماید او از اقوی
 الناس و اقدر هم لدی الحق مذکور است استمعوا
 ما نطق ببشری من قبل قال و قوله الحق نطقه یکساله یوم
 ظهور او اقوی است از کل بیان محض عنایت و شفقت
 این اذکار از سلم مختار جاری احتفظ و قل لک الحمد الیه

العالمین حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحوم شیخ بر دند
 و افضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر
 قائل شود باینکه موعود متولد میشود کافر است و ازین خارج
 این روایات شبیه شد که جمعی را من عین تعقیر و جرم شهید
 نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ما سوره فداه از فارس از
 صلب شخص معلوم متولد شد و دعوی قائمی نمودند
 و از خسر الدین اشعواظنون و الاوام و امریاشعور
 آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلک آن حزب فتنه
 مردوده اعراض نمودند و بر تزلزل جوهر وجود قیام کردند
 ای اهل محبت ما لک سماء میفرماید در این امور تفکر نمایند
 که شاید همنام ظنون و اوایام رانی الحقیقه بشکنید و باوهام
 تازه که معضبین باین باین متمسک و مثبتند مبتلی نشوید
 بقوت و قدرت الهی بر امر قیام نمایند و عباد در انظلم
 نفوس مشرکه و ظنون نفس کاذبه غافله حفظ نکنند
 در اسرار استوره تفکر نمایند تا حین ظهور اصل فرقان

در قیوم آسماء مذکورند ما بستقامتی ظاهر شوند که لایق این
 امر اعظم و یوم مبارکت امروز روز خدمت و استقامت
 اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کل بیایست بشهادت
 و شهادت من ظهیر من قبل و بشران سس هذا البنا العظیم
 در الواح عراق و ارض سب و بحین عظم دوستان الهی را
 آگاه نمودیم و بنظر و عجل و ناعستین و طیب و ایل و کتاب سچین و
 الواح نار اخبار دادیم تا کل بشانی مستقیم شوند که ایل عالم
 و ما عند هم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیم بشاند
 باید بشایه جبال مشایه شوند مانند اوراق که بهر ریجی متحرکند
 و باندک نسبی منقلب گذرک علیکم لعسیرم و عرفکم العارف
 انجیر و بهکم الی صراطه مستقیم هد نمایند و بحال عجز و استمال
 از قوتی قدیر سئلت کنید تا شمار را مؤید و شریک نماید بر امریکه بظرف
 رضامین است و همچنین بوقت دارد بر عملی که ذکر آن به و ام
 ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت از دست
 ندهید و وقت را ضایع نگذارید قسم بدریای علم لدنی که آتی

از این ایام فضل است از قرون و اعصار رسیده بذاک
 ربکم مختار فی هذا المقام الکریم انشاء الله بنا رجعت رحمن
 حجیات مانع را بسوزانند و بنور و جشش قلوب را منور دارند
 امروز روز اینکله محکم مبارک است که از قبل لسان احدیه
 بآن تکلم نموده کل شی مالک الاوجه امروز یوم الله است
 و حق و صده در او ناطق لایذکر نسیم الا هو این الابصار
 الظاهرة الحدیدة و این لعلتوب الهیة الفارعة امروز
 روز ابصار و آذان و مستلوبت از حق نخواهد تا این سر را
 مالک شوید و از حجیات معشس دارید چه که حجاب رفیق بل
 ارق بصر را از مشاهده و آذاز از اصغاء و قلب با
 از تقعه منع نماید باینکله علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده
 نظر نماید ای پسران جهان منش
 چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن جهمان و
 آنچه در او ستی بجهه نماید دیگر پرده آزاگر
 بر چشم دل فسرود آید چهر خواهد نمود

ای وستان امروز باب آسمان بفتح هم الهی
 کشوده و بحر چو دانام و چو ظاهر و موانج و آفتاب عنایت
 شرق و لایح خود را محروم نشمایند و عمر کرانایه را بقول
 این و آن تمام میکنند که محنت محکم نمایند و در تربیت
 اهل عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف
 و ضعیفه و بغض نماند لسان عظمت میرماید آنچه
 از سماء مشیت در این ظهور را منع اقدس نازل مقصود
 اتحاد عالم و محبت و داد و اداسل آن بوده باید اهل بها
 که از حسیق معانی نوشیده اند بحال روح و ریجان
 با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشانرا متذکر دارند
 آنچه که نفع آن کل را بجهت انیت و صیت معلوم
 اولیا و اصفیای خود را عالم بجهت خلق شده و کل
 بود او اتحاد ما مورند باینکه بسیار که از افاق قسم
 سلطان حدیث اشراق نموده نامرشد و ذکر نمایند
 کنت فی قسم ذاتی و از لایحه سنوتی عرفت حتی

ایک خلقتک والوقت علیک مثالی وانظرت
 لکن جمالی ای اعلیٰ بحسب اسما در او طمان و تمطلوم
 در بحران عظم در حسنی که در دریای حسن ان منفس است
 بریک از شمار ابکلمات و بیاناتی ذکر مینماید
 که اگر حسنی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلی
 نماید در کل کلمات لایحوب ظاهر شود بشانیکه جمیع
 بیانید و قرانت نمایند این فضل منبتهی را از دست
 دهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده
 از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات
 خود را با نسیم حق حفظ نمایند چه که مشرکین و منکرین
 و خانیسین بلیاس توجید و اقبال و امانت ظاهر شده
 و بحال جد و جهد در ضلال بنوع مشغولند ان بکم
 الرحمن یعول الحق و یخبرکم بالفضل و یدیکم صراطه
 استقیم سبل تاس را بگذارید و راههای فطین
 معدوم شمارید و بگویند آه لایمشی فی طرفکم ولا

بعمل با عند که قدر و انظر صراط المستقیم و عرف الكل
 منهجه القويم طوبی النفس بر عتالی بجز رحمة ربها و
 لا اذان سمعت صریر قلبه الاعلی و لعین رات آیات
 الکبری و للسان نطق بشنازه اجمیل قل ان ارحموا
 علی انفسکم و لا تشبعوا الذین کفروا بانته و آیات و انکروا
 حجته و برمانه و قاموا علی الاعراض نظلم بین اتنی لتجرن
 و عا الهوک لهوک الی الاسم اعظم التکلان مکتونانی علم الله و مذکور
 فی صحف المرسلین ای دوستان ذکر جمیع در کتب
 الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حق
 بلوح علیجده فائز شوند بقیسین بداند که اسمشان
 و تو خشان و اقبالشان علی مرا جسم از قلم اعلی در
 کتاب مذکور وسطور است از حق نایید بخوابید تا با هر
 که سبب علت ذکر پانیده باشد فائز گردید اثری
 و یسمع و هو اعلم الخیر دنیا را شانی نبوده و نیست
 عنقریب من علی الارض یستبصر و راجع شوند و التذکر

انطق کل شیء بشنآء نفسه کاین دنیا و آنچه در او مشهود است
 نزد صاحب بصیرت کلام از کلمات الهی معادله نمینمایند
 چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام آسماء
 و صفات دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی ببلای حظیوم
 او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد برآستی
 میگویم جان لم یزل و لایزال بهنگام کاشن بکاشف و لقا
 داشته و دارد و لکن او نام و آمال لا نفسی او را از نظر
 قرب منع نموده باید بنا را یقان و نور ایمان حجابات را
 بسوزانند و متلوب و افنده را منور و آرید جهد نمایند
 تا از کور زمین که از زمین عرش الهی جاری است
 بنشینند هر نفسی آن فایز شد او از اهل بعثت در صحفه
 حمراء مذکور است انجمنه عنایت حق و الطائش
 مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیه کبری و
 موهبت عظمی فایز فرموده و در مقام خود را بدینند
 و در کل احوال آگاه ما بشید چه که گرامان در گمین

نادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن بعلم
 انکم آیاد ارض طالب صادقی مشاهده شد که فیض
 غیاض محسوس شود یا قاصدی دیده شد که بصدق
 تمام مقصد اقصی اراده نماید و از او ممنوع گردد لا
 و نفسه الحق و اگر بعضی از موحیدین مستترین و مخلصین
 بر حسب ظاهر امر را طلب نمودند و بان فائز شدند
 این نظر بگفتهای بالعرض الهی بوده باید مخزون
 نباشند چه که از برای هر امری میسالی متفرق و مفکرا
 اذا جاء اخص بطنی بالحق من لدی الله رب العالمین
 افروا ایا اولیاء الله واصفائه بیاذکرکم قلمی الاعلی
 فی هذا الکیس الذی یشیر بنطق لسان العظمه انه لا اله
 الا هو الموتیة الناصح العسیر و اعزیز الحمید طوبی لمن
 فاز بالاستقامه الکبری انه من هسل الفردوس
 الاعلی فی کتاب الله مالک الاسماء و فاطر السموات
 الذی ظهر بالحق بسطان مسین ایاکم ان تمعکم حجت

الاسماء عن سلطانها ومترها ومبدعها تستلوه
 عناية ربكم الرحمن وتشتوا بذيله المنير من عمل ما امر به
 يصليتن عليه الملائكة الاعلى وهن اجنحة العلياء وايدن
 سكوني قباب لعظمة امرأ من الله لعنيزا حميد
 كذلك ذكركم المظلم اذ كان في سجن لعننا قلين و
 علمكم ما يقتربكم في كل الاحوال الى الله لتقدر لهم من
 العزيز المنير انا نوصي الكل بالحكمة والبيان في امر
 ربهم الرحمن كما وصيناهم من قبل انه هو الناصح الامين
 تلك كلمة ازلنا في الواح كسشى نبيغى لكل من امن بالله
 في هذا الظهور ان تبتك بها ويكون من الراحمين و
 نهينا الكل عن كل ما لا يحبته الله وامرناهم بان يفرح
 به اخذة الامم انه هو المشرق الكريم عاشروا ابا اجلى
 بالروح والريحان كل الاديان اياكم ان تجعلوا
 كلمة الله علة لاختلافكم او سببا لاظهار البعض آء
 بيسم كل اتقوا الله يا ملا الارض لا تكونوا من الظالمين

انذیامکم بما تجدون منه عرف الروح لو كنتم من
 العارفين البهائم علیکم وعلی من معکم وبعثکم وینجدکم
 وسیع منکم ما رقم من اعلم الاعلی فی هذا الامر لیرم الظالمین
 هذا فانطق بلسان العظماء

مقصود از تاویل اینکه از ظاهر خود را محسوسم ننمایند
 و از مقصود محبت نمانند مثلاً اگر از سماء مشیت قاعسلوا
 و جوکم نازل شود تاویل ننمایند که مقصود از غسل
 غسل صحابین است باید بآب عرفان او را غسل داد و طهارت
 نمود و امثال آن بسا میشود نفسی باین تاویلات و محسوس
 با کمال ذنوس و وسوسه آلوده میماند و بخمال خود باصل
 امرانته عمل نموده و حال اینکه در این مقام واضح و محسوس
 که شستن روست بآب ظاهر بعضی کلمات الهی را
 میتوان تاویل نمود عینی تاویلاتی که سبب و علت
 ظنون و اوایام نشود و از مقصود الهی محسوسم نماند در ما
 انزل الرحمن فی انشقاق تفکرنا قوله تعالی و من یؤتم

که حکمت آنست که انسان را از مایه که حفظ میسازد و بیا
 یغره هدایت میکند و شرذمه براند که حکمت علم معارف
 با خلق است و مدارای با عباد علی شان لایجا و
 خدا لا اعتدال و بعضی گفته اند که حکمت علم الهیات است
 که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند حکمت علم
 جواهر و اعراض است و همچنین علم هیت و امثال
 آن و برخی گفته اند حکمت علم معاشش است در دنیا
 و شرذمه قائلند بر اینست که حکمت علم باصولست و
 نفوسی بر آنست که حکمت در شنونات عدلست و آن
 اعطاء کفلی حق چشمه بوده و خواهد بود و برخی بر آنست
 که علم کبیر است هر نفسی بآن فائز شد بخیر کثیر فایز است
 و بعضی بر آنست که علم هندسه و امثال آنست و هر
 حزبی هم بقدر ادراک خود بر آن و دلیل از برای هر یک
 از آنچه ذکر شد گفته اند که اگر تفصیل این مقامات ذکر شود
 بر کسالت بیفزاید سبحان من نطق بیده الکلمه یسلی

رأس الحکر مخافه الله چه مخافه الله و خسته ابتدا انسان را
 منح نماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسانست
 و تأیید مینماید او را بر آنچه سبب علو و سمو است
 انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب مینماید چه که
 مجازات را از پی مشاهده میکند خیمه نظم عالم بدستون
 قائم و بر پا مکافات و مجازات چندی هتبل این بسیار که
 از شرق نم الهی اشراق نمود للعدل جند و هی مجازات
 الاعمال و مکافات و مجسمات رتفع خبا و انظم فی العالم
 و اخذ کل طاع زمام نفسه من خسته اجزاء کذلک نطق
 مالک الاسماء الله و الناطق لعظیم از قبل بعضی
 نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن
 نفوس حال در ارض موجود است طوائف مختلفه هر یک
 طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق شد
 و از بحر اعظم خلیجا خارج نمودند تا آنکه بالاخره برین
 وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه

از اعمال و افعال متبیین او بکمال ضعف مبتدل شده
چنانچه مشاهده نموده و می نمایند بعضی از نفوس که
خود را در اویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را
تاویل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکم الهی است
میکونید صلوة بمعنی رعاست یا در حین تولد بدعا
آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این بجای
از ظاهر محرم است تا چه رسد بباطن او ثامات نفوس
غافل زیاده از خدا احصا بوده و مست باری اذنی
و کسالت جمیع اوامر الهی را که بشایسته محکم است
از برای حفظ عالم و استیت آن تاویل نمودند و
در تکایا از وجسته جز خورد و خواب شغلی خستیار
نموده اند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند
ولکن اثر حرارت محبت الله تا حال از ایشان دیده نشد
مگر معدود قلبی که جلالت بیان زما نیستند و فی
ابحار مقصود از ظهور آگاه گشتند بعضی از این تأویلات

که در بیان حکمت ذکر شد هر یک در مقام خود صحیح است
 چه با اصول احکام الهی مخالف نیست آیاتیکه در او امر و
 نواهی الهیهست مثل عبادات و دیات و جنایات و مثال
 آن مقصود عمل نظایر آیات بوده و خواهد بود لکن
 آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه
 در فرقان نازل شده اکثر ماؤلت و لا یعلم تا و بیده الا
 این مراتب در کتاب اقیان و واضح و مبرهنست هر نفسی
 در آن تفکر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده
 انظر فیما انزل الوهاب فی الکتاب قوله تعالی الا ان یسئلی
 لها ان تدرك القمر و لا الیس سابق الثمار این آیات مبارک
 علی از قبل و بعد تفسیر و تاویل نموده اند و هر یک
 با عقاد خود معنی آنرا یافته اند و لکن این مقام اعلم و
 این مراتب نظنون و الا و امام تفسیر که او را سلطان
 اختیار مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه
 ردة العبدۃ اشمن نازل گشته مشاهده نماید چه مقدار

بعید است از تسبیح علم مع تجزیه علی زعم اناس
 ز نام علوم در تبصیه قدرت الهی است عطا میفرماید
 بهر که اراده نماید در کتب سبل هم آنچه در ذکر این ظهور
 از قلم علی جاری شد اکثر ماؤلت مثل میفرماید
 مذوب الودیان کا شمع قدام الرب و همچنین
 میفرماید خیمه او بر جبال مرتفع میشود چنانچه شده
 و در مقامی دیگر میفرماید خیمه است از برای او که
 طنابهای او بریده نشده و نمیشود و مخفایش کنده
 نشده و نمیشود و از جانی بجایی نقل نمیشود این حضرت
 ماؤلت انسان منصف ادراک میسماید که چه مقام
 مقام تاویل است چه مقام حکم بر ظاهرتنزل برای
 ایوم آنچه ناس را از آلائش پاک نماید و با سایش
 حقیقی رساند آن مذهب است و دین الله و امر الله
 بوده کذک انهم غیب لبیان من سماء العرفان
 فضلاً علیک شکر و قل لک الحمد یا محبوب ارفین

ولک لہشناد ما مقصود العالمین ولکن الشکر بایمن
 فی قبضتک ملکوت ملک السموات والارضین
 بنا مر خداوند یکتا :

مکتوبی از شمار رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اصل صبر
 واضح و مبہین است بشنو ندای مظلوم آفاق را این
 سخاوت قادر شوی بر جو موہوم و صحر معلوم نوشته بودی
 کہ سالہادی نیک تحصیل نموده و بان بوقتی اگر نفسی از شما
 سوال نماید کہ بچہ محبت و بچہ بران چه خواهی گفت اصل
 محض کن بین بدی الرحمن ثم انطلق بالانصاف انی لکن
 ناصح ایمن مطالبی را کہ ذکر نمودی و علامت محبت
 حق قراردادی این امور نزد حق لم یزل ولا یزال مردود بود
 بہتر آنکہ خالصا لوجه الرحمن بتدری از آیات فرقان
 تفاوت نمایند و در معانی آن تفکر کنید شاید درین
 یوم کہ سلطان ایام است از حبیبی عرفان محروم
 نمایند و از کوثر و حی و الہام بی نصیب نشوید از جملہ

در این آیات مبارکه که از قبل بر مجرب عالم رسیدند
 نازل شده تفکر کنید مفرماید و قالوا لن نؤمن
 لک حتی تنزلنا من السماء نسطر ارض نیبوعا او تکون لک
 جنة من نخيل و عنب فقبح الاغصبا رخصا لهما تفخیر ۱۲
 او نقط استسماء کما زعت علینا کففا او تأتي بآئته
 و الملائکة قبیلاً او یکون لک بیت من زخرف او
 تنزی فی استسماء و لن نؤمن رقتیک حتی تنزل علینا
 کتابا تقریه قل سبحان ربی بل کنت الا بشرا رسولا
 این آیاتی است که مشرکین بجا تمسب بسیار روح ماست
 فذاه گفته اند یعنی مضمون این آیات را ششرا نظر
 ایمان قرار داده اند که اگر آنحضرت ظاهر مفرماید بخی
 موقن شوند حال تفکر در آن نفوس غافله نمایند که
 عرض کرده اند باید در ارض بطحا چشمه جاری کنی و
 یا یکبیتی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه ما بسما
 صعود نمائی مقابل چشم ما و بیانی بکتابیکه او را

قرأت کنیم باینستانی ظاهری که در آن نخل و عناب باشد
 یا اینکه بحال جلاله و قبیلی از ملکه بیانی اینها اموراتی
 بود که مشرکین حجاز از شنیدن عالم خواستند که ظاهر
 فرماید تا موقن شوند آنچه بیان فرموده و معانی آن
 مجملی ذکر شد حال بصیر حدید و قلب اطهر و انصاف
 کامل ملاحظه نمایند و تفکر کنند بصیرت استحقاق و نظر
 لک صراط استه الذی ظمیر با بحق و تجد نفس است
 علی یقین مبین و بعد از این سوالات ملاحظه کنید که
 حق جل جلاله در جواب چه فرموده معنی نماید بگو
 اهل کنت الا بشر رسولاً و اگر این عرایض محسوس
 میشد و هست تعالی سلطانه ظاهر همیشه مود آنچه را که
 خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر
 و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام
 دیگر میفرماید اگر ببینند جمع آیات را بحق مقبل نشوند
 و با حق اعلی توجه ننمایند حال آنکه در آنچه خواسته اند

تفکر نمایند قسم بنزل کتب که اگر با نصاب و معتدس
از اغراض نفسانیه در آنچه ذکر شد تا اقل نمایند البته
بحق راجع شوید و منقطعاً عن کل ماسوی الله از بیت
خارج و بلبتیبیک اللهم لتبیک ناطق کردید حق
منتظر آن بوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواد بظواهر
فرماید علم بفعل مایشاء بر افراخته و بکلمه مبارکه که حکم
ما ارید ناطق این پس وضاحت که حق جل کبریا بینه فاعل
مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد
او بوده و خواهد بود آنچه شما خواستید اعظم از آن
ظاهر شده در کتب الهیه تفرس نمایند تا مطلع شوید
بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه
حق تعالی قدرت و تعالی عظمت و تعالی سلطنت
انشاء الله باید از امثال این مطالب و اقوال که
معرضین اعصار متبلغان تکلم نموده اند معتدس
منزه شوید و بکتاب باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و

زخایف طلب نموده و بیسما نیند و این بغایت از شطر
 عدل و انصاف بعید است از اول ظهور تا حین ابد
 بنفسی در چنین امور اظهار زرقه مقدس استغیث امر
 از این اذکار تا چه رسد ببل آن بر کل لا دست که بعضی
 از عباد را نصیحت نمایند و من قبل الله اظهار و از دست
 احدیه از شطر الوتیه ندای میفرماید ای اجنادیل مقدر
 بطین دنیا میا لایند و با ایزد النفس و الهوی تکلم
 میکنند هم با آفتاب افق امر که از سماء سخن بکمال انوار
 و ضیاء مشهود است معیت یمن قبه وجود الیوم باید عین
 و شهود مقدس و منزله باشند اگر مستیع مشغول شود
 باید توجه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علو
 همت و تقدیس فطرت توجه با شطار بنفحات مختار
 نمایند نیسبغی لهو لآء ان یكون زاد هم التوکل
 علی الله و لباسهم حب ربهم علی الابی تا کلمات
 آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بیشتر یا غیبه

و زخارف دنیای فانی را ناظرند بغایت بعید
 مشاهده میشوند در اکثر احوال در ساحت رحمن
 بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طاعتیست عظیم
 بوده اند مع ذلک ابتدا از شرق مسلم اعلی ذکر دنیا و
 یا کلمه که مدال بر آن باشد اشراق نموده و هر نفسی که
 موفق شد و بساحت اقدس هدیه ارسال نمود
 نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال
 ارض را بخوابیم تصرف نمایم احدی را مجال لم
 ویم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فعل
 نبوده و نیست که با حق مابین ناس تکدی شود
 بر آنجا و اصحاب حق لازم که ناس را بسزیه
 ابر و تقدیس عظیم دعوت نمایند تا رانحه مقتضای
 از اجزای او استنشق شود و لکن باید اولوا لفسنی
 بقراء ناظر باشند چه که شان صابرین از فقراء
 عند الله عظیم بوده و عسری لایعادل شان الا ماشاء

طولی لغیر صبر و شرف نفسی انفق و اثر انشاء الله یا
 فخر آه منت نمایند و بحسب شمول شوند و این امر است که
 بر هر نفسی در این ظهور عظم فرض شد و از اعمال حسنه
 عند الله محسوب و هر نفسی عامل شود البته اعانت
 غیبیه شامل او خواهد شد این یعنی من شاء بفضله
 انه علی کل شیء قدير و همچنین در حفظ نفوس و تربیت
 اهل ملت و مملکت از مشرق مشیت رحمانی کلماتی مشرف
 که فوائد آن شامل جمیع من علی الارض خواهد شد
 لو یسمعون ما نزل من السماء الا امر حال مصلحت بنود که
 ارسال شود در سماء مشیت معلق تا کی اراده الهیه
 تعلق گیرد و ارسال شود الا مریده بسیار در تربیت
 نفوس جید نمایند این از آهتسم امور بوده و خواهد
 بود و البهائم علیک یا من نسع ند آنگاه فی ذکر کرب
 المقدر لعسیر الخمار ای علی باجای الهی که اول
 انسانیت انصافست و جمیع امور منوط بآن قدری

تفکر در زیبا و بلا یا ای این مسجون نمایند که تمام عمر در بند
 اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی بیلابنی مستلا
 تا آنکه امر امتد ما بین عباد مر تفع شد حال اگر نفسی
 سبب شود و با و نام خود در تفریق ناس شرا و جبرا
 مشغول گردد و از اصل انصافت لا و نفسیه بینه علی
 العالمین لعمری نوح قسلی و بدیع عینی لا امر امتد
 و لذین یقولون ما لا یعرفون و یقولون فی انفسهم
 ما لا یعرفون الیوم لایق انک کل ما بسم عظیم متشتت شوند
 نیست مهرب و مغری حبه را و ناس را متجد نمایند اگر نفسی
 در اعلی عالم مقام قائم باشد و از او کلیاتی ظاهر شود
 که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر عظیم و علت تو خیم
 بشری جز مقام محسود مشهود که ظاهر است بحد و بشریه
 جاتیته یشهد کل الاکوان بانه محسودم من نعمات الرحمن
 قل ان نضفوا یا اولی الاباب من لا انصاف له لا اله الا
 له حق عالم است بکل نفوس و ما عندم علم حتی سبب

تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات
 نیز نماید و نظر ببقیعت رحمت ظهورات غضبیتین منع شده
 لذا اکثری از ناس آنچه ستر امر مخدع را از آن غافل
 دانسته اند لا و نفسه لعلمیم انجیر کل در مرات علیته
 مشهور و مبهرین و واضح قل لک الحمد یا شتار
 عیوب الضعفاء و لک الحمد یا خفّار ذنوب الغفلاء
 ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطمان معلوم و نظیر
 من عنده عارف شوند حال نظینون و اولام خود
 مبتلا مشاهده میشوند لعسری انهم هم الموهوم
 و لای شعرون و ما ینکلون ان الله هو الموهوم و لای یفتنون
 نسئل الله ان یوفی الکل و عیتر فهم نفسهم و انفسهم
 لعمری من فاز بعرفانه تطیری هو آء جنة و ینقطع عن
 العالمین و لای یفتی الی من علی الارض کلها و کیف
 الذین ینکلون بل هو انهم ما لا اذن الله لهم بکوالیوم
 یوم اصغاصت بشنوبیدند ای مظلوم را با بسهم حق ناطق

باشید و بطراز ذکرش زمین و بانوار حقش مستغنیست
 مفتاح قلوب و صیقل وجود و الذی غسل عما جرى
 من اجمع الازادة فی غفلة بسین صلح و سداد
 شرط ایمانته اختلاف و فساد بلغ ما امرت به من
 لدن صادق امین انا الهباء علیک یا ایها الذاکر
 باسمی و الناظر الی شطری و الناظر شفاء زکات الخلیل
 از سبین عمر شفا نزل

انشاء الله الرحمن باید تا سس را در کل احیان بشریعه
 الهیه و لالت نماید که شاید بوا اعط حسنه نقوس غافله
 مریش بطرا حدیه توجه کنند یا خلیل قم علی خدمه مولک
 القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کل
 ارکانک کذلک امرک من کان جالساً علی قطب
 البلبایا و الرزایا اجل جلیک من احدث فی امری و
 لسانک سیفاذ اقمین فی ذکری و شانی و بصرک
 ناظر الی شطری و قلبک متوجهما الی جمالی ایشرف

المیسر قم بین الاخیار والاشرار باسم ربک
 العزیز الخیر ثم اضرم فی قلبک بحسب ما رزقک وثنائی
 لیزاد به الاقول ویوجه به الاخر کذک یا مکر سلطان
 القدر من هذا المنظر الاکبر ابره النفوس من آفة العنقه
 والهوی باسمی اعلی الابهی طوبی لک بما خسرک
 ما نطق به لسان اهدم علی ذکرک فی هذا النجم الذی فیہ
 استقر مش رحمة ربک اعلی العظیم باید برافت کبری
 با عباد سلوک فرماید و بحال حکمت و عطف و تسبیح را
 بر شاغلی بحر عظم جمع نماید یعنی مکمل ابدار است
 اختلاف با بین اجزاء اتمه مرور نشناسد و اگر نفسی فاضل
 شد و محبت با ندو را بمواعظ و نصائح متذکره دارد لعلم
 تذکره او بخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الاکمل
 در سراق احدیه وارد مشرمانند این ایام بعد از زور
 سخن عظم اراده الهیه بان تعلق یافته که تسبیح بریا
 بشاطی احدیه مجددا با علی التذکره فرماید لذلک مخصوص

هر نفسی از رؤسای ارض لوجی مخصوص از سماء
 مشیت نازل هر کدام بابسی موسوم الاول
 بالضحیة والثانی بالقارعة والثالث بالحقارة
 والرابع بالناہرة والخامس بالطامة وکذلك
 بالصاخة والازقة والفسزع الاکبر والصبوة والثاقور
 واما لها تا جیمع اهل ارض هتین بنایند و بصر
 ظاہر و باطن شاہد کنند که مالک سماء در حال
 غالب بر کل بوده و خواهد بود بلا یا و محن سلطان
 و علمن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود
 لعمرك في جبوتة البلاء من افق البحر اظرفنا الوجه شرقا
 بين عالمين و دعونا الكل الى التدمر المقدر بعين
 الحكيم ولكن بعد از اشراق این امور محسوسه از افق
 امر مالک بجیمع در صد و افتاده اند و پلشون و رآه
 رتکن ان جسم الآفی تبار و امر بغایت شدید شده
 بشائیکه از ذکر و بیان خارج از ما یظهر من سلطان

القدم قصد فعل ام معلوم میشود دیگر استیلاج ذکر
 نیت از اول ابداع تا حال چنین بتلیغی هر
 واقع نشده ظهور قبل و بشر حال و دلوح فرستاد
 بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن
 چیزی بنوده نظر بصلحت اصل امر استر فرمودند و فی
 الحقیقه بتلیغ کامل هر چه نشود لذا از شرق و شیت شرق
 شد آنچه لم یزل مراد آنست بوده تعالی هذه القدرة
 التي اشرفت احاطت العالمین و ظهور این عمل
 از مالک غلل دو اثر بجهت هم سیوف مشرکین را
 حدید نموده و هم لسان معتبلین را در ذکر و شائش ناطق
 فرموده اینست اثر آن لوافقی که در لوح همکل از قبل
 نازل شده حال ارض حاطه مشعور زود است
 که آثار نسیمه و اشجار باسقه و او را در محبوبه و نعماء
 جنبه مشاهده شود تعالی نتمه فیض نیک سبحان
 قدرت و اجیت طوبی للعارفين و این بهی معلوم

و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود
 مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلا یا علت
 رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و رحمت
 و احیای اموات و انطباق امر ملک آسماء و صفای
 و نجات من علی الارض از راحت خود چشم پوشیده و
 حاصل نمودیم آنچه را که احدی حسل نموده و نخواهد نمود
 یا بسیل عمری ایوم یوم الاصفاء طوبی لسمع توجیه الی
 الشطر الاعظم ثم سلطانی و امری بر خلقی ثم ذکر هم باطلعت
 من بذ الشبا الذی منه انشقت آسماء و اندکت
 ابجبال و ظهر لفضیع الاکبر و خسف القمر و ظهرت
 الزلازل فی اقبائل و سقطت النجوم و ظلم نیز
 الیوم و غنت الورقاء علی افنان سدره المنتهی
 الملک لله ربک و رب العالمین اکتب للذین یحکمون
 ارض الخاء ثم ذکر هم بجهت الامر الذی احاطت بهموا
 و الارضین و لکن حال ایامی است که باید اصحاب